

- کنون جمله این بند من بشنوید  
 ۶۵ بگیرید یکسر ره زرد هشت  
 ببرز ۲ و فر شاه ایرانیان  
 بسآین پیشینگان منگرید  
 سوی گنبد آذر آرید روی  
 پراگند گفتارش اندر جهان  
 ۷۰ همه تاجداران بفرمان اوی  
 برستش کده گشت از ایشان بهشت  
 بهشتیش خوان از ندانی همی  
 چراکش نخوانی نهال بهشت  
 پیاده سوی سرو کشر روید  
 بسوی بت چین بر آرید پشت ۱  
 بیندید کشتی همه بر میان  
 بدین سایه سرو بن بگر وید ۳  
 بفرمان پیغمبر راست گوی ۴  
 سوی نامداران و سوی مهان  
 سوی سرو کشور نهادند روی ۵  
 بیست اندرو دیو را زرد هشت  
 چرا سرو کشرش خوانی همی  
 که چون سرو کشر بگیتی که کشت

### نپذیرفتن گشتاسب باژ ایران از جاسپ را

- چو چندی بر آمد برین روزگار  
 ۷۵ بشاه جهان گفت زردشت پیر  
 که تو باژ بدهی بسالار چین  
 نباشم برین نیز همداستان  
 بشرکان ندادست ۹ کس باژ وساو  
 پذیرفت گشتاسب گفتا که نیز  
 ۸۰ پس آگاه شد نرّه دیوی ازین  
 بدو گفت کای شهریار جهان  
 بجای آوریدند پیمان تو ۱۴  
 خجسته شد آن اختر شهریار ۶  
 که در دین مالین نباشد هژیر  
 نه اندر خور دین ما باشد این ۷  
 که شاهان ما از که ۸ باستان  
 بایران نباشان همه توش و تاو ۱۰  
 نفر ما بمش دادن از باژ چیز ۱۱  
 هم اندر زمان شد بر ۱۲ شاه چین  
 جهان یکسر که پتران و ۱۳ مهان  
 نتا باید سر کس ز فرمان تو ۱۵

- ۱ - «د» : ممانید رشت . ۲ - «د» : بنام . ۳ - «P» «F» : بشنوید .  
 ۴ - «د» : بیزدان و پیغمبر راه جوی . ۵ - «د» : همه نامدارانش ... سوی سرو کشتش ...  
 ۶ - «P» «F» : بشد نزدش آن پیر آموزگار ؛ «د» : خجسته نبود ... ۷ - بجز «د» :  
 آید بآین و دین . ۸ - بجز «د» : در که .  
 ۹ - «د» : ندادند . ۱۰ - «د» : که او گشت بی دین و بی زور و تاو ؛ «P» : که بودند  
 بی دین و بی روز و تاو . ۱۱ - «د» : پذیرفت ... گفتار پیر که از ما نباشد  
 کسی باژ گیر ؛ «F» : ... این باژ و چیز . ۱۲ - بجز «د» : سوی . ۱۳ - «د» :  
 جهاندار یکسر کهان . ۱۴ - بجز «د» : بجا آوریدند فرمان تو . ۱۵ - متن بروخیم :  
 نیابد کسی پیش پیکان تو ؛ «P» «F» : نتا بد کسی سر ز پیمان تو . متن ما از «د» است .

مگر پور لهراسب گشتاسپ شاه  
 بکرد آشکارا همه دشمنی  
 مراصد هزاران سوار است پیش  
 بدان تاشوی ۲ ازیس کار اوی  
 چو ارجاسپ بشنید گفتار دیو  
 از اندوه اوسست و بیمار شد  
 پس آنکه همه موبدانرا ۳ بخواند  
 بدانید گفتا کز ایران زمین ۴  
 یکی مرد آمد بدین آوری ۶  
 همی گوید از آسمان آمدم  
 خداوند را دیدم اندر بهشت  
 بدوزخ درون دیدم آهر منا  
 پس آنکه خداوندم از بهر دین  
 سر نامداران ایران سپاه  
 که گشتاسپ خوانندش ۹ ایرانیان  
 برادرش نیز آن سوار دلیر  
 همه پیش او دین پژوه آمدند  
 گرفتند ازو سر بسر دین اوی

که آرد همی سوی ترکان سپاه ۱  
 ابا چون توشه کرد آهرمنی  
 همه گر بخواهی بیمارمت پیش ۸۵  
 نگر تا نترسی ز پیکار اوی  
 فرود آمد از گاه ترکان خدیو  
 ز شاه جهان پر ز تیمار شد  
 شنیده سخن پیش ایشان براند  
 بشد فرقه ایزد و پاک دین ۵ ۹۰  
 در ایران ۷ بدعوی پیغمبری  
 ز نزد خدای جهان آمدم  
 مر این زند و استا همه او نوشت  
 نیارستمش گشت پیرامنا  
 فرستاد نزدیک شاه زمین ۸ ۹۵  
 گر انمایه فرزند لهراسب شاه  
 بز نار بستست اکنون ۱۰ میان  
 سپهدار ایران که نامش زریر ۱۱  
 وزان پیر جادو ستوه آمدند  
 جهان پر شد از راه و آیین اوی ۱۰۰

۱- «د» اینجا اضافه دارد :

ابا این همه رای دیگر نهند

و در «P» بیت اضافه چنین است :

ابا این همه دین دیگر نهاد

۲ - بجز «د» : بیاتاشویم . ۳ - «د» : تکهپان لشکرش را بر .

۴ - «P» «F» : که گشتاسپ گشتست ز آیین و دین .

۵ - «P» : بشد دانش وفره پاک اژین ؛ «د» : بشد دانش وفره و پاک دین .

۶ - بجز «د» : یکی پیر پیش آمدش سرسری . ۷ - بجز «د» : بایران .

۸ - «د» بایران فرستاد... اژو دین پذیرفت شاه زمین . ۹ - متن بروخیم : خوانند .

۱۰ - متن بروخیم : بیستش یکی کشتی او ؛ «P» : ... کشتی اندر ؛ «F» : کشتی بر ؛

متن ما از «د» است . ۱۱ - «P» «F» اینجا اضافه دارند :

پدروان که بود از دلیران اوی چشموان که بود از دلیران اوی ؛

و «د» همین بیت را بالاندک تغییری چنین آورده است :

برون آنکه بود از دلیران اوی حشم آنچه بود از دلیران اوی .

و این ضبط درست و بیت اصلی مینماید

به کاری چنان یافه و سرسری ۱  
 سوی آن زده سر زفرمان برون  
 که نیکو بود داده نا خواسته  
 بگرد و بترس از خدای بهشت  
 بر آیین ما بر یکی مورد کن  
 نساید همی پسای ۲ او بندهما  
 کند سوی ما روی تازه کهن ۳  
 یکی خوب لشکر فراز آوریم  
 نترسیم از آزار و پیکار اوی  
 ببندیم و زنده بدارش ۴ کنیم

نشست اندر ایران به پیغمبری  
 یکی نامه باید نوشتن کنون  
 بیایدش دادن بسی خواسته  
 مراورا بگفتن کزین راه زشت  
 مرآن پیر ناپاک را دور کن ۱۰۵  
 گرایدونکه بپذیرد او بند ما  
 ورایدونکه نپذیرد از ما سخن  
 سپاه پراکنده باز آوریم  
 بایران شویم از بی کار اوی  
 برانیم از پیش و خوارش کنیم ۱۱۰

نامه نوشتن ارجاسپ گشتاسپ را

دو تن ۵ نیز کردند از ایشان گزین  
 گوی پیر جادوی سینه سترگ ۶  
 که هر گزدلش جز تباهی نخواست  
 سوی نامور خسرو دین پذیر  
 شناسنده آشکار و نهان  
 چنانچون بود در خور شهریار  
 سزاوار گاه آن کی بسافرین  
 خداوند کیهان ۹ نگهدار گاه

براین ایستادند گردان چین  
 یکی نام او بیدرفش بزرگ  
 دگر جادوی نام او نام خواست ۷  
 یکی نامه بنوشت خوب و هژیر  
 نخستین ۸ بنام خدای جهان  
 نیشتم من این نامه شاهوار  
 سوی گرد گشتاسپ شاه زمین  
 گزین و مهین بود لهراسپ شاه

۱- «د» سه بیت ذیلرا اضافه دارد :

وزان دین او رای پیشین بیست  
 نوده مرآن شاه خودکامه را  
 بدان آتش آیین نستا بود :

یکی سرو فرمود کشتن بدست  
 یکی مجمر آتش یکی نامه را  
 بگفته که این زند و استا بود

و در «p» همین سه بیت با اندک اختلافی در مصراع دوم بیت اول و بیت سوم آمده است

و موارد اختلاف چنین است :

بدین آوری راه ..... بگوید ... بدین آتش تیز و ستا بود.

۲ - «د» : سرو پای . ۳ - بجز «د» : کند تازه آیین کین کهن .

۴ - «د» : فرازش . ۵ - «د» : پیر . ۶ - متن بروخیم : گوی پیر جادوی سینه

سترگ : «F» : ... گوی پیر جادو ستون سترگ : «P» : گوی پیر جادو ستیهنده گرگ . متن ما

از «د» است ۷ - «د» : بندخواست . ۸ - «د» : نوشته . ۹ - بجز «د» : کیتی .

- از او جاسپ سالار گردان چین  
 نپشت اندران نامه خسروی  
 که ای نامور شهریار ۲ جهان  
 سرت سبز باد و تن و جان درست  
 شنیدم که راهی گرفتی تپاه  
 پیامد یکی پیر مردم فریب  
 سخن گفت از دوزخ و از بهشت  
 تو راهش ۵ پذیرفتی و دینش را  
 بیفکندی آیین شاهان خویش  
 تپه کردی آن پهلوی کیش را  
 تو فرزند آنی که فرخنده شاه  
 ترا برگزید از گزینان خویش  
 چنان همچو کیخسرو کینه جوی  
 بزرگی و شاهی و فرخندگی  
 درفشان و پیلان آراسته  
 همه بودت ای نامور شهریار  
 همی تافتی ۸ بر جهان یکسره  
 ز گیتی ترا داده شاهی ۹ خدای  
 نکردی خدای جهان را سپاس
- سوار جهانگیر و کرد کزین  
 یکی آفرین بر خط پهلوی ۱  
 فروزنده تاج ۳ شاهنشهان  
 مبادت کیانی کمر گاه سست  
 بخود روز روشن بکردی سیاه  
 ترا دل پر از بیم کرد و نهیب  
 بدات اندرون تخم زفتی بکشت ۴  
 بیاراستی راه و آیینش را  
 بزرگان گیتی که بودند پیش  
 چرا ننگریدی پس و پیش را  
 بدوداد تاج از میان سیاه ۶  
 ز جمشیدبان مر ترا داشت پیش ۱۳۰  
 ترا بیش بود از کیان آب روی  
 توانایی و فر و زیبندگی  
 بسی لشکر و گنج پر خواسته ۷  
 همه مهتران مر ترا دوستدار  
 چو اردیبهشت آفتاب از بره ۱۳۵  
 بسی مهتران پیش تو بر بیای ۱۰  
 نبودی بدین پروری ره شناس ۱۱

- ۱ - متن بروخیم : نکو ... پیغوی «P» : نکو... و خط ... «P» : نکو آفرینی خط پیغوی .  
 متن ما از «د» است .  
 ۲ - بجز «د» : پورشاه . ۳ - بجز «د» : تخت . ۴ - «د» : هیچ شاهی نهشت .  
 ۵ - بجز «د» : تو اورا . ۶ - «د» دو بیت قبل از این دو بیت را ندارد و پس از این بیت  
 بیت ذیلرا افزوده است :

برو چهره اورمزد مهین      تکار بندی از آسمان و زمین .

که با اندک اختلافی در «p» «F» نیز هست چنین :

بر آورنده اورمزد مهین      تکارنده آسمان و زمین

۷ - «د» : بسی گنج بالشکر و خواسته . ۸ - «د» : همی تابی اندر .

۹ - «د» «p» «F» : برگزیده . ۱۰ - بجز «د» : مهانت همه پیش بوده بیای

۱۱ «د» : ندای ... بدینسان نخواهی شدن حق شناس

یکی پیر جادوت پیراه کرد  
 بروز سپیدم ستاره بنید ۲  
 که هم دوست بودست ۴ هم نیک یار  
 فریبنده را نیز ۵ منمای روی  
 بشادی می روشن آغاز کن  
 بزرگان گیتی که بودند پیش ۸  
 ز ترکان بجات نیاید گزند  
 ترا باشد آن همچو ایران زمین  
 که حاصل بکردم به پس رنجها ۱۰  
 با ستامبا ۱۱ در نشاند گهر  
 نگاران با چه آواسته  
 بسای گران آهنین بند من ۱۲  
 کنم سر سر کشورت را تباه  
 که بنگاهشان بر تابد زمین  
 بمشک آب دریا کنم پاک خشک  
 زین بر کنم بیخ و شاخ ترا  
 سپاهت بناوک بدوزم بهم ۱۳  
 کشان بند کردن نباشد هریر ۱۵  
 کنمشان همه سر ز گردن جدا ۱۶  
 کنمشان همه بنده در شهر خویش  
 ز بیخش درختان همه بر کنم ۱۷  
 تو ژرف اندرین بند نامه نگر

از آن پس که ایزد ترا شاه کرد  
 چو آگاهی از تو ۱ سوی من رسید  
 نوشتم من ۳ این نامه دوستوار  
 چو نامه بخوانی سروتن بشوی  
 مر آن بند را ۶ از میان باز کن ۷  
 میفکن تو آیین شاهان خویش  
 ارایدونکه پذیری این نیک بند  
 زمین کشانی و ترکان و چین  
 ترا ۹ بخشم این بی کران گنجها  
 نکورنگ اسپان باسیم و زر  
 غلامان فرستمت بسا خواسته  
 و ارایدونکه پذیری این بند من  
 بیایم پس نامه تا یک دو ماه  
 بیارم سپاهی ز ترکان و چین  
 بینبارم این رود جیحون بمشک  
 بسوزم نگاریده کاخ ترا  
 زمینت بسوزم سراسر بدم  
 از ایرانیان هر که باشند پیر ۱۴  
 از ایشان نیاید فزونی بها  
 زن و کودکان را بیارم ز پیش  
 زمینتان همه پاک ویران کنم  
 بگفتم همه گفتنی سر سر

- ۱ - بجز «د» : این . ۲ - «C» : بدید . ۳ - بجز «د» : یکی . ۴ «د» :  
 بودیم . ۵ - «د» : هیچ . ۶ - متن بروخیم : بندها . ۷ - «د» : بر کشای ...  
 اندر فرای . ۸ - این بیت در «د» نیست . ۹ - بجز «د» : بتو . ۱۰ - بجز  
 «د» : که آورده ام کرد باونجهها . ۱۱ - «د» : همان تاجها . ۱۲ «د» : بیایت  
 رسد آهنین بند من . ۱۳ - بجز «د» : زمینتان سراسر بسوزم همه . تنانان ... همه .  
 ۱۴ - بجز «د» : مردست پیر . ۱۵ - متن بروخیم : کنمشان در آنجا یکایک اسیر . متن ما از  
 «p» و «F» و «د» است . ۱۶ - بجز «د» : تنها . ۱۷ - متن بروخیم : درختان ابا بیختان  
 بر کنم : «p» «F» : ز بیخ آن درختان همه بر کنم . متن ما از «د» است

### پیغمبران فرستادن ارجاسپ گشتاسپ را

<p>۱۶۰ به پیش همه مهتران سپاه بدادش بدان جادو بدنشان ۱ بایوان او باهم اندر شوید ۲ کنید آن زمان خویشتن را دوتاه به پیش و پس تخت او منگرید</p> <p>۱۶۵ سوی تاج دارنده ۳ داریدروی ازو گوش داریدش پاسخش را زمین را بیوسید و بیرون شوید</p>	<p>چو پرداخت از نامه دستور شاه فرازش نوردید و کردش نشان بفرمودشان گفت بخرد بویید چو او را ببینید بر تخت و گاه بر آیین شاهان نمازش برید چو هر دو نشینید در پیش اوی بگویید پیغام فرخش را چو پاسخش را سر بسر بشنوید</p>
---	--

۱ - «p» : جادوستان ؛ نسخ دیگر بجز «F» : بدان جادو نشان ؛ «د» بیت را

ندارد و بجای آن بیت ذیل را دارد :

بخواند آن دو کرد سپید نشان

بدیشان چنین گفت کای سرکشان ؛

«C» هفده بیت ذیل را نیز درج کرده است :

<p>دگر بیدرفش آنکه او نام خواست کز اینسان چه ریزی همی آب روی بدان پیر با دین بد نگروی دگر باره تازه کنی کیش خویش بدستور گویش ورا پیشم آرد بآیین ایشان بیارای خوان بخواند مر این نامه دلپذیر بارجاسپ بنویس هم درشتاب که تا من کشم روی از کین خویش وگر بیهده باشد آن نشنوم نگر تا نگیرد دلت زان فروغ توبر پادشا پادشاهی مکن که اینرا نبینم همی آب روی بس است این که گوید منم زردهشت مگویش از آن نیز با کس سخن شتاپید گفتا بمانند دود همه جنگجویان خنجر گذار</p>	<p>بخواند آن زمان نزد خود نام خواست که گشتاسپ لهراسپ شه را بگوی گراین گفت من سر بسر بشنوی بیاری بسوزی ورا پیش خویش گر آهر منست او ونا سازگار همه موبدان وردان را بخوان بفرمای تا پیش ایشان دبیر بزردهشت گوید که اینرا جواب بیاور تو حجت برین دین خویش چو برهان به بینم بدو بگروم بچیزی که گوید به پیشت دروغ زمن بشنو این راست نیکو سخن نگر تا نداری ورا راست گوی بجز زرق چیزی ندارد بمشت نگوش همی زنده بردار کن فرستاد گانرا پره کرد زود بمراهشان کرد سیصد سوار</p>
---	---

۲ - «د» این بیت و دو بیت بعد را ندارد . ۳ - بجز «د» : تا بنده

سوی بلخ نامی کشیدش درفش  
 کز و بفکند آنکه او نامخواست  
 بدرگاه او بر پیاده شدند  
 بدان آستانه نهادند روی  
 چو خورشید تابنده ۱ بر ماه بر  
 به پیش کیان شاه ۲ فرخندگان  
 نوشته برو آن خط پهلوی ۳  
 بر آشفته و پیچیدن آغاز کرد  
 کجا رهنمون بود گشتاسپ را  
 مهان جهان دیده و موبدان  
 بیاورد استا و بنهاد پیش ۶  
 زریر گزیده سپیدش را  
 که سالار گردان اشکرش بود  
 که کودک بد اسفندیار سوار  
 سپیدار لشکر نگهدار شاه ۸  
 برزم اندرون نیزه او داشتی  
 بزرگان ایران و کند آوران ۹  
 یکی نامه کردست زی من چنین  
 که نزدیک او ۱۰ شاه توران نوشت  
 چه گوید و فرجام اینکار ۱۱ چون  
 که مایه ندارد ز دانش بسی  
 وی از تخمه تور جادو نژاد  
 ولیکن مرا بود پنداشتی  
 سخن گفت بآیدش با هر کسی

شد از پیش او کینه ور بیدرفش  
 آیا یار او خیره سر «نامخواست»  
 ۱۷۰ چو از شهر توران ببلخ آمدند  
 پیاده برفتند تا پیش اوی  
 چو رویش بدیدند بر گاه بر  
 نیایش نمودند چون پندگان  
 بدادندش آن نامه خسروی  
 ۱۷۵ چو شاه جهان نامه را باز کرد  
 بخواند آنکرانمایه جاماسپ را  
 گزینان ایران و اسپهبدان  
 بخواند آن زمان چاکری ۵ پیش خویش  
 پیمبرش را خواند و موبدش را  
 ۱۸۰ زریر سپید برادرش بود  
 جهان پهلوان بودش ۷ آنروز کار  
 پناه جهان بود و پشت سپاه  
 جهان از بدان ویژه او داشتی  
 چنین گفت گشتاسپ بامهتران  
 ۱۸۵ که از جاماسپ سالار ترکان و چین  
 بدیشان نمود آن سخنهای زشت  
 چه بینید گفتا بدین اندرون  
 چه ناخوش بود دوستی با کسی  
 من از تخمه ایرجم ۱۲ پاك زاد  
 ۱۹۰ چگونه بود در میان آشتی  
 کسی کش بود نام نیکو ۱۳ بسی

- ۱- بجز «د» : بوداز . ۲ - «p» «F» : کی آن . ۳ - «F» : برخط ...  
 متن بروخیم : برخط پیغوی . متن ما از «د» است . ۴ - «د» آن زمان پیر ؛ متن بروخیم  
 آن زمان تزود . متن ما از «p» و «F» است . ۵ - بجز «د» : آنهمه موبدان . ۶ - «د»  
 که استاوزند آوریدند پیش . ۷ - «د» : بود . ۸ - بجز «د» :  
 سپیدار لشکر نگهبان کار پناه جهان بود و پشت سوار .  
 ۹ - «p» «F» «د» : جهاندار گفت آنکهی با زریر بفرخنده جاماسپ پیر (شیر) دلیر  
 ۱۰ - «د» : که زی او کجا . ۱۱ - «د» «F» : بگوئید کاینرا سرانجام .  
 ۱۲ - بجز «د» : ایرج . ۱۳ - «p» : رای نیکو ؛ «F» : راه نیکو ؛ «د» : نام وماند

### پاسخ دادن زریر ارجاسپ را

<p>زریر سپهدار و اسفندیار کسی باشد اندر جهان سر بسر سراندر نیارد بفرمانبری نپندد میان پیش زبینه گاه نگردد مرین دین به راهی ۲ سرش را بدار برین برکنیم نبرده دلیری چو درنده شیر ۴ چو دستور باشد مرا شهریار ببند آمد این شاه گشتاسپ را نگال تکینان خلخش کن ۶ چو جاماسب دستور فرخنده کار ۷ شده رخ پر از چین ۸ و دلها دژم هم اندر خور آن کجا او نوشت چنان هم گشاده ببردش نه بست ۹ جهاندار گشتاسپ خیره بماند ز جاماسب و از پورش اسفندیار فرستاد گمانرا بخواندند پیش مگر زین سپس راه من نسپرید فرستاده را زینهار از گزند همه زنده بر دارتسان کردم که گردن نیازد ابا شهریار مر این را ۱۱ سوی ترک جادو برید بخون و بخاکت نیاز آمدست بخاک اندرون ریخته استخوان</p>	<p>هم آنکه چو گفت این سخن شهریار کشیدند شمشیر و گفتند اگر که نپسندد او را به پیغمبری ۱ نیاید بدرگاه فرخنده شاه نگیرد ازو راه و دین بی ۲ بشمشیر جان از تنش برکنیم سپهدارکش نام بودی زریر ۳ بشاه جهان گفت کای نامدار که پاسخ کنم جادو ارجاسپ را هلاگت برخیز و ۵ پاسخش کن زریر و گرانمایه اسفندیار ز پیشش برفتند هر سه بهم نوشتند نامه یارجاسپ زشت زریر سپهید گرفتش بدست سوی شاه برد و برو ۱۰ بر بخواند ز دانا سپهید زریر سوار ببست و نوشت از برش نام خویش بگیرید گفتا بر او بر برید اگر نیستی اندر استا و زند ازین خواب بیدارتان کردم بدان تما بدانستی آن نا بکار بینداخت نامه بگفتا گسرید بگویند هوشت فراز آمدست زده باد گردنت و خسته میان ۱۲</p>
--	--

- ۱ - «د» : اینرا بدین آوری . ۲ بجز «د» : مر این دین به و انباشد روی .  
 ۳ - جز «د» : سپهدار ایران که نامش زریر . ۴ - «د» : نبرده سواری دمنده چو شیر ؛  
 «F» «p» : نبرده سوار و دمنده چو شیر . ۵ - «F» «p» : روزودو . ۶ - «د» : بیاسخ  
 سخنهاى فرخش کن . ۷ - «د» این بیت را ندارد . ۸ - «د» : دل پر از خون .  
 ۹ - «د» : چو نامه . . . ببرد و نشست . ۱۰ - «د» : سوی شاه بنشست و بروی بخواند .  
 ۱۱ - بجز «F» «p» «د» : همین را . ۱۲ - بجز «د» «F» «p» : روان



به‌دی‌ماه ۱ ارایدونکه خواهدخدای  
بتوران زمین اندر آرم سپاه  
پوشم برزم ۲ آهنینه قبای  
کنم کشور گرگساران تپاه

بازگشتن فرستادگان ارجاسپ با پاسخ گشتاسپ

سخن چون بسربرد شاه زمین  
سپردش بدو گفت بردارشان  
فرستادگان سپهدار چین  
برفتند هر دو شده خاکسار  
از ایران فرسخ بخلخ شدند  
چو از دور دیدند ایوان شاه  
فرود آمدند از چمنده ستور  
پیاده برفتند تا پیش اوی  
بدادند پس ۶ نامه شهریار  
دیرش سر آن نامه را برگشاد  
نوشته در آن نامه شهریار  
رسید آن نوشته فرو مایه وار  
شنیدیم ما آن ۹ سخنها کجا

سپهدش را خواند و کرد آفرین ۳  
از ایران و این ۴ مرزبگذارشان  
ز پیش جهاندار شاه زمین ۲۲۰  
جهاندارشان رانده و کرده خوار  
ولیکن بخلخ نه فرسخ شدند  
زده بر سرش بر درفش سپاه  
شکسته دل و چشمها گشته کور  
سپه پاکشان جامه و ۵ زردروی ۲۲۵  
بپاسخ نوشته زریر سوار ۷  
بخواندش بر آن شاه بیغونژاد  
سر آهنگ مردان ۸ نبرده سوار  
کسه بنوشته بودی بر شهریار  
نبودی تو مرگفتنش را سزا ۲۳۰

- ۱ - «د» : درین ماه . ۲ - بجز «د» «p» «F» : بزورک . ۳ - «د» : سه کس را بخواندند
- با اسب کین ؛ «p» «F» : سپه پیل را خواند و کردان چین . ۴ - «د» «p» : زمین نیز .
- ۵ - بجز «د» : سپه شان روان و شده . ۶ - بجز «د» : بدادندش آن .
- ۷ - «p» «F» : دو بیت ذیل را افزوده اند :

بفرمود خواندن دیرانش را  
دیرانش را گفت نامه نخست  
«د» بیت اول را دارد اما بیت دوم بعلت افتادگی برخی از صفحات نسخه معلوم نیست  
وجود داشته است باخیر ، بدین معنی که دنبال این بیت تا بیت ۳۸۶ مع الاسف از نسخه نفیس «د»  
ساقطست . ۸ - «p» «F» : ایران . و چهار بیت ذیل را افزوده اند :

- پس شاه لهراسب گشتاسپ شاه  
بیمبر فرستاد زی من (او) خدای  
همی گویدت ای پلید سترک
- نکهدار گیتی سزاوار گام  
مپانش همه پیش کرده بیای  
[F] : بار جاسپ ترکان پلید سترک
- کجا پیکرت (پیکرش) پیکرشیر و کرک  
رسیده بدل کثری و کمرهی
- زده سر ز آئین و دین بهی
- ۹ - بجز «p» «F» : شنیدم و دیدم .

نه بر خواندنی بد نه اشنودنی ۲  
 سوی کشور خرم آرم سپاه  
 که ما خود بیاریم شیران کار  
 که ما خود گشادیم ۴ درهای گنج  
 همه کار دیده همه نامدار  
 نه افراسیابی و نه پیغوی  
 همه راست بالا همه راست گوی  
 همه از در گنج و تاج و سپاه  
 همه لشکر آرای و لشکر شکن  
 نبشته همه نام من بر نگین  
 همه از در یاره و گوشوار  
 سم اسب ایشان کند کوه پست ۶  
 ز چرخ برین بگذرانند گرد  
 کند تیغشان کوه را ۷ لغت لغت  
 ز ریر سپهدار و اسفندبار  
 بخورشید و ماه اندر آرند پای  
 همی تا بد از گرزشان ۸ فرو برز  
 ترا کرد باید بایشان نگسار  
 همی تا بد از چهرشان فرو بخت  
 گزیده پسندیده ام موبدان ۱۰  
 که من ۱۱ بر گشایم در گنج خشک

نه بنوشتنی ۱ بد نه بنمودنی  
 چنین گفته بودی تو تا چند گاه ۳  
 نه دو ماه باید همی نه چهار  
 تو بر خوبستن بر میفزای رنج  
 بیاریم گردان هزاران هزار ۲۳۵  
 همه ایرجی زاده پهلوی  
 همه شاه چهر و همه ماه روی  
 همه از در پادشاهی و گاه  
 همه نیزه داران و شمشیر زن  
 همه نیزه بردست و باره بزین ۲۴۰  
 همه دین پذیر و همه هوشیار  
 چو دانند کم کوس بر پیش بست ۵  
 چو جوشن بپوشند روز نبرد  
 بزین اندرون گشته چون کوه سخت  
 از ایشان دو کرد گزیده سوار ۲۴۵  
 چو ایشان بپوشند از آهن قبای  
 چو بر گردن آرند کوبنده گرز  
 چو ایشان بیابند ۹ پیش سپاه  
 بخورشید مانند یا تاج و تخت  
 چنینم گوانند و اسپهبدان ۲۵۰  
 تو جیحون مینبار هر گز بشک

۱- «C» : نه بشیدنی . ۲- «C» : نه افکندهی و نه پوشیدنی . ۳- «p» . ماه .

۴- بجز «p» «F» : گشایم . ۵- بت «بجای «بسته» و در یکی از نسخ چاپ پاریس : چه  
 ماکوس بر پیل خواهیم بست و در مصراع دوم سم اسپهامان ضبط شده است . ۶- «C» و چاپ  
 تهران این بیت را اضافه دارند :

جهانشان نه فرسوده از رنج آرز همه شیر کیر و همه رزم ساز .

۷- بجز «p» «F» : سر کوه از ایشان شده . ۸- بجز «p» «F» : فرجامشان . ۹- بجز «p»  
 «F» : بایستند . ۱۰- «p» «F» : ستوده پسندیده و موبدان . ۱۱- «p» «F» : خود . و

چاپ تهران بعد از این بیت دو بیت درج کرده است :

وگر باد کرزم بهامون رسد  
 بچیحون درون پیل گریان شود  
 اگر تاب تیغم بچیحون رسد  
 بهامون درون پیل گریان شود

بروز نبرد اربخواهد خدای  
 چو سالار از اینگونه نامه بخواند  
 سپیدش را گمت فردا بگناه  
 تگینان لشکر گزینان چین  
 برادر بد او را دو آهرمنان  
 بدادندشان کوس و پیل و درفش  
 بدیشان بیخشید سیصد هزار  
 در گنج بگشاد و روزی بداد  
 سبک خواند کهرم برادرش را  
 باندیرمان داد دست دگر  
 یکی ترک بدنام او گرگسار  
 سپه را بدو داد اسپهبدی  
 برادرش را آنکه بد بیدرفش  
 یکی نام بودش خشاش دلیر  
 سپه دیده بان کردش و پیشرو  
 یکی ترک بد نام او هوش دیو  
 نگهدار گفتا تو پشت سپاه  
 هم آنجا که بینیش بر جای کش  
 بدینسان همی رفت با تیغ خشم  
 همی کرد غارت همی سوخت کاخ  
 در آورد لشکر بایران زمین

برزم اندر آرم سرت زیربای  
 فرود آمد از تخت و خیره بماند  
 بخوان از همه پادشاهی سپاه  
 ۲۵۵ برفتند هر سو بتوران زمین ۱  
 یکی کهرم و دیگر اندیرمان  
 بیاراسته سرخ و زرد و بنفش  
 گوان گزیده نبرده سوار  
 بزد نای رویین بنه بر نهاد  
 ۲۶۰ بدو داد یک دست لشکرش را  
 خود اندر میانه بیستی کمر ۲  
 گذشته برو بر بسی روزگار  
 تو گفتی ندانده می جز بدی ۳  
 بدادش یکی گرگ پیکر درفش  
 ۲۶۵ پیاده برفتی بسر تره شیر  
 درفشش کشیدند و شد پیش گو  
 بساقه فرستاد ترکان خدیو  
 گراز ما کسی باز گردد ذراه  
 نگر تا بهداری بدین کارهش ۴  
 ۲۷۰ پراز خون شده ۵ دل پراز آب چشم  
 درختان همی کند با بیخ و شاخ  
 شه کافر آن ۷ دل پرا گنده کین

- «p» و «F» بینی افزون دارند :

همه پاک خواندند لشکرش را

- در «p» اینطور ضبطست :

دگر دست دادش باندیرمان

- «C» و چاپ تهران دو بیت ذیلرا افزوده اند :

و آهرمن به کنش بد بتر

شب و روز کارش بدی سوختن

۴- «C» این بیت را افزوده :

دگر بود ترکی و نامش تبه

۵- بجز «P» : بدش . ۶ - «P» : ای . ۷ - بجز «C» : کافران .

سر مرز داران کشورش را

خود آنکه با استاد اندر میان

بچنگ اندرون بد سلاحش تیر

همان نام باد افرهی توختن

بدو گفت می دار قلب سپه

### گرد آوردن گشتاسپ لشکر خود [را]

که سالار ترکان چین بامسپاه  
 خشاش دلیرش فرستاد پیش ۲  
 بیارای پیلان بیاور سپاه  
 که خاقان رادراد ۳ مردی بهشت  
 که بر ۵ مرز بگذشت بدخواه من  
 که آمد جهانجوی دشمن پدید  
 که چندان نبد بر زمین بر گیاه  
 بیستند گردان گیتی میان  
 همه مرز داران بفرمان اوی  
 که آمد بدرگه هزاران هزار  
 کیمی نامدار نامدار نکوخواه را  
 هر آنکس که شایسته بدبرگزید  
 دلش گشت خیره ز چندان سپاه  
 روان و بزرگان و اسپهبدان  
 بداد اوسپه را دوساله درم  
 بزد نای و کوس و بنه بر نهاد  
 درفش همایون فرخنده شاه  
 سپاهی که هر گز چنان کس ندید  
 کسی روز روشن ندید و زماه  
 همی ناله کوس نشنید گوش  
 سرنیزه ها زابر بگذاشته  
 چو بیشه نیستان بوقت بهار  
 ز کشور بکشور همی شد سپاه

چو آگاهی آمد بگشتاسپ شاه  
 بیاراست و جنبید از جای خویش  
 سپهبدش را گفت فردا بگاه ۲۷۵  
 سوی مرزدارانش نامه نوشت  
 بیاید یکسر ۴ بدرگاه من  
 چون نامه سوی مرزداران ۶ رسید  
 سپاهی بیامد بدرگاه شاه  
 زیهر جهاندار شاه کیان ۲۸۰  
 بدرگاه خسرو نهادند روی  
 نیامد برین بریسی روزگار  
 فراز آمده بود مرشاه را  
 بلشکر که آمد سپه را بدید  
 از آن شادمان گشت فرخنده شاه ۲۸۵  
 دگر روز گشتاسپ با موبدان  
 گشاد آن در گنج پر کرده جم  
 چو روزی بیخشید و جوشن بداد  
 بفرمود بردن به پیشش سپاه  
 سوم رزم ارجاسپ لشکر کشید ۲۹۰  
 ز تاریکی گرد واسپ و سپاه  
 ز بس بانگ اسپان و از بس خروش  
 درفشان بسیار افراشته  
 چورسته درخت از پر کوهسار  
 ازینسان بهرمان گشتاسپ شاه ۲۹۵

### گفتن جاماسپ انجام رزم با گشتاسپ

سپهدار لشکر فرود آورید  
 فرود آمد از اسپ و بر شد بگاه

چو از بلخ نامی بجیحون رسید  
 بشد شهریار از میان سپاه

۱- «P»: بر آراست و آمد خود . ۲ - «P»: بیت ذیلرا افزوده است :

چو بشنید کو رفت با لشکرش که ویران کند آنهمه کشورش .

۳- «C»: چین راه . ۴- «p»: بیارید لشکر . ۵- «p»: از . ۶- بجز «p»: راد مردان .

بنخوانند آن زمان شاه جاماسپ را  
 سرموبدان بود و شاه ردان  
 چنان پاك تن بود و پا کیزه جان  
 ستاره شناسی گرانمایه بود  
 بیرسید از و شاه و گفتا خدای  
 چو تو نیست اندر جهان هیچکس  
 بیایدت کردن ز اختر شمار  
 که چون باشد انجام ۳ و فرجام جنگ  
 نیامدش خوش پیر جاماسپ را  
 که ای کاشکی ایزد دادگر  
 مرا گر نبودی خرد ۵ شهریار  
 بگویم من این ورنگویم بشاه  
 جهاندار گفتا بنام خدای  
 بجان زریب آن نبرده سوار  
 که هرگز بروی تو من بد کنم  
 تو هر چه اندرین کار بینی ۸ بگویی  
 خرد متد گفت ای گرانمایه شاه  
 بدان ای نبرده کی نامجوی  
 بدانگه کجا بانگ و ویله کنند  
 به پیش اندر آیتد مردان مرد  
 جهان بینی آنگاه گشته کبود  
 وزان زخم و آن گرزهای گران  
 بمغز اندر افتد ترنگاترنگ

کجا رهنمون بود گشتاسپ را  
 چراغ بزرگان و اسپهبدان  
 ۳۰۰ که بودی برو آشکارا نهان  
 بفرهنگ و دانش و راه پایه ۱ بود  
 ترا دین به داد و پا کیزه رای  
 جهاندار دانش ترا داد و بس  
 بگویی همه ۲ مر مرا روی کار  
 ۳۰۵ کرا بیش خواهد بد اینجاد رنگ  
 بروی دژم گمت گشتاسپ را  
 ندادی مرا این خرد وین هنر  
 نکردی زمن بودنی خواستار  
 کند مر مرا شاه شاهان تباہ ۶  
 ۳۱۰ بدین نام دین آور پاك رای  
 بجان گرانمایه اسفندیار  
 نه فرمایمت بد نه من خود کنم ۷  
 که تو چاره دانی و من چاره جوی  
 همیشه بتو تازه بادا کلاه  
 ۳۱۵ چورزم آورد روی گردان بروی  
 تو گویی همه کوه را بر کنند  
 هوا تیره گردد ز گرد نبرد  
 زمین پر ز آتش هوا پر زدود  
 چنان پتك پولاد ۹ آهنگران  
 ۳۲۰ هوا بر کند ناله بور و خنگ ۱۰

بجز p: ابا و بدانش کرا - ۲ - «p» : همی - ۳ - «p» : آغاز و انجام .

«p» : نیامد خوش آن ۵ - «p» : هنر - ۶ - «p» و چاپ تهران این بیت را افزوده اند :

که نی بد کند خود نه فرمان کند

اگر (مکر) بامن ازداد بیمان کند

در چاپ تهران چنین ضبطست :

نه خود بد کنم تاات فرمان کنم

که هرگزت روزی نه دشمن کنم

۱۰ - جهان پر شود از دم شور و جنگ .

بجز «p» : دانی ۹ - اصل : پتك و پولاد .

درفشان بیالاید از خونها ۱  
 بسی بی پدرگشته بینی پسر  
 پس شهریار ۲ آن نبرده دلیر  
 بخاک افکند هر که آیدش پیش  
 کز اختر ۳ نباشد مر آنرا شمار  
 نکونامش اندر نوشته شود  
 بکینش کند تیغ اسب سیاه  
 بتازد بسی اسب و ۴ مردم کشد  
 برهنه شود آن سر تاجدار  
 بیسته میان بر میان بندهمن  
 چو رستم بیاید میان سپاه  
 که آن شیرگرد افکند بر زمین  
 شه خسروان را بگویم که چون  
 بیفکنده باشند ایرانیان  
 درفش هایون بر از خاک و خون  
 بگیرد درفش و بر آرد دلیر  
 بگیرد بدانجا درفش بنفش  
 همی بر کند جان آهرمنان  
 یکی دست او افکند از ستیز ۶  
 بدارد بدنندان درفش بنفش  
 شگفتی تر از کار او کسی ندید ۷  
 بخاک اندر آرد سر و افسرش  
 به پیش افکند اسب چون تره شیر ۸

شکسته شود چرخ و گردونها  
 بسی بی پدرگشته بینی پسر  
 نخستین کی نامدار اردشیر  
 به پیش افکند تازیان اسب خویش  
 ۳۲۵ پیاده کند ترک چندان سوار  
 ولیکن سر انجام کشته شود  
 پس آزاده شیدسپ فرزند شاه  
 دژم گردد و تیغ را بر کشد  
 سرانجام بختش کند خاکسار  
 ۳۳۰ بیاید پس ۵ آنگاه فرزند من  
 ابرکین شیدسپ فرزند شاه  
 بسی نامداران و گردان چین  
 بسی رنج بیند برزم اندرون  
 درفش فروزنده کاویان  
 ۳۳۵ گرامی که بیند ز اسب اندرون  
 در آید از آن پشت اسبش بر  
 بیک دست شمشیر و دیگر درفش  
 ازین سان همی افکند دشمنان  
 ز ناگاه دشمن بشمشیر تیز  
 ۳۴۰ گرامی بدنندان بگیرد درفش  
 بیک دست دشمن کند ناپدید  
 یکی ترک تیری زند بر برش  
 پس آزاده نستور پور زریر

۱- «p» : بیالاید از خونشان جویها . ۲- اصل . پسر... و مراجعه شوه به بیت ۳۴۵

۳- «D» : که هرگز نباشد . ۴- «p» : بر آن حمله بسیار مردم . ۵- «D» : هم . ۶- این بیت در

«p» طور دیگر خوانده میشود :

فکنده کند دشمن بر ستیز

پس آنگاه دشمن بشمشیر تیز

۷- بجای این بیت و بیت بعد بیت ذیل در «p» ضبط است :

شود گرد نادیده تا جاودان

سرانجام تیرش رسد بر میان

۸- «p» بیت ذیل را افزوده که مصراع دوم آن با مصراع دوم بیت ۳۴۱ یکی است :

شگفتی تر از کار او کسی ندید.

بسی دشمنان را کند ناپدید

چو آید سر انجام بیروز باز  
 بیاید پس آن برگزیده سوار  
 از آن دشمنان ۲ بکنند شصت مرد  
 سرانجام ترکان بتیرش زنند  
 بیاید پس آن نره شیر دلیر  
 به پیش اندر آید گرفته کمند  
 ابا جوشن زر درخشان چو ماه  
 بگیرد ز گردان لشکر هزار  
 بهر جا که بنهد همان ۳ شاه روی  
 نه استند کس آن پهلوی شاه را  
 پس افکنده بیند بزرگ ارد شیر  
 بگیرد بر او زار و گردد نژند  
 بخاقان نهد روی باخشم تیزه  
 چو اندر میان بیند ارجاسپ را  
 صف دشمنان سر بسر بردرد  
 همی خواند او زند زردشت را  
 سرانجام گردد بر او تیره بخت  
 بیاید یکی نام او بیدرفش  
 نیارد شدن پیش گرد گزین  
 بیند بر او راه چون پیل مست  
 چو شاه جهان باز گردد ز رزم  
 بیند از آن ترک تیری بروی  
 ابردست آن بیدرفش بلید  
 بترکان برد باره و زین اوی  
 پس این لشکر نامدار بزرگ  
 همی برزند این بر آن آن بر این

ابر دشمنان دست کرده دراز  
 ۳۴۵ پس شهریار ۱ جهان نیو زار  
 نماید یکی پهلوی دست برد  
 تن پیلوارش بخاک افکنند  
 نبرده سوار آنکه نامش زریز  
 نشسته ابراسب تازی سمند  
 ۳۵۰ بدو اندرون خیره گشته سپاه  
 بیند فرستد بر شهریار  
 همی راند از خون بدخواه جوی ۴  
 ستوه آورد شاه خرگاهرا  
 سیه گشته رخسار و تن چون ذریز  
 ۳۵۵ برانگیزد آن تازی اسپ سمند  
 تو گوئی ناید دست هرگز گریز ۶  
 ستایش کند شاه گشتاسپ را  
 ز کیتی سوی هیچکس ننگرد  
 بیزدان سپرده کیی ۷ پشت را  
 ۳۶۰ بریده شود آن گزیده درخت  
 سوی نیزه دارد درفش بنفش  
 نشیند براه وی اندر کمین  
 یکی تیغ زهر آب داده بدست  
 تو گوئی که بیرون خرامد ز بزم ۸  
 ۳۶۵ نیارد شدن آشکارا بروی  
 شود شاه آزادگان ناپدید  
 که خواهد بجست آن زمان کین اوی  
 بدشمن در افتند چون شیرو گرگ  
 ز خون یلان سرخ گردد زمین

۱ - اصل : پسر . رجوع به بیت ۳۲۱ شود . ۲ - «p» : زاهرمنان .

۳ - «p» : خود آن . ۴ - «p» : بیت ذیرا درج کرده است :

ستایند آن گرد را هر کسی چو بکشد ز گردان لشکر بسی

۵ - «p» : و کین . ۶ - تو گوئی که خواهد بودش زین . ۷ - «p» : ز کیتی بیزدان کند .

۸ - «p» : شکسته سلیح و کسته گرزم .

همی لرزه افتد ببردان مرد  
 نبیند کس از کرد خورشید و ماه  
 بتابد چنانچون ستاره زمیخ ۱  
 به پیش اندر آید چو درنده گرگ  
 همی تازد او باره چون پیل مست  
 تبه گردد از برگزینان ۲ شاه  
 سپاه از پس پشت و بز دانش یار  
 از و جامه ۳ پر خون و جان پرستیز  
 بزین نیمه تنش ۴ زیر افکنند  
 بتاباند آن فرّه و برز را  
 چو بگست شان بر زمین کی هلد  
 تبه شان کند پاک و پیرا کند  
 از اسفندیار آن کی ۵ بافرین  
 شکسته دل و دیده ها ۷ ریخته  
 شود شاه پیروز و دشمن تپاه  
 که من هر چه گفتم نباشد جز آن  
 توزین پس مکن روی بر من دژم  
 بفرمانت ای شاه بیروزگر  
 از آن ژرف دریا و تار یک چاه ۱  
 و گرنه من این را از کی گفتمی  
 بر آن گوشه تخت خسپید باز  
 تو گفستی برفتش همه فرّه و برز

۳۷۰ بلان را بیاشد همه روی زرد  
 بر آید بخورشید گرد سپاه  
 فروغ سر نیزه و تیر و تیغ  
 پس آن میدرفش پلید سترگ  
 همان تیغ زهر آب داده بدست  
 بدست وی اندر فراوان سپاه ۳۷۵  
 بیاید پس آن فرخ اسفندیار  
 ابروی درفش افکند رستخیز  
 مراورا یکی تیغ هندی زند  
 بگیرد پس آن آهنین گرز را  
 یک حمله از جایشان بگسلد ۳۸۰  
 بنوک سر نیزه شان بر چند  
 گریزد سر انجام سالار چین  
 توران نهد ۶ روی بگریخته  
 بیابان گذارد باندک سپاه  
 بدان ای گزیده سر خسروان ۳۸۵  
 نباشد ۸ ز من یک سخن بیش و کم  
 من اینرا ۹ که گفتم نگفتم مگر  
 وزان پس که بر سید فرخنده شاه  
 ندیدم که بر شاه بنهفتمی  
 ۳۹۰ چو شاه جهاندار بشنید راز  
 زدستش بیفتاد زوبنه گرز

۱- «p» چهاربیت ذیلرا افزوده است :

وزان زخم گردان کجا میزنند  
 همه خسته و کشته بر یکدگر  
 وزان زاری و ناله خستگان  
 وچندان از آن کشته آید سپاه

یکی بر دگر بر همی افکنند  
 پدر بر پسر و پسر بر پدر  
 بیند اندر آیند پایستگان  
 که از خویشان تر شود رزمگاه

- ۲- «p» : نامداوان . ۳- «p» : دیده . ۴- «p» : ززینش یکی نیمه : چاپ تهران :  
 ززین : ۵- «p» : یل . ۶- «p» : کند . ۷- «p» : و خونها . ۸- بجز «د» : نبینی .  
 ۹- «د» «p» : که من اینکه . ۱۰- «د» «p» : راه .



بروی اندر افتاد و بیپوش گشت  
 چو باهوش آمد ۱ شه شهر یار  
 چه باید مرا گفت شاهی و گاه  
 همی رفت خواهند ماهان من  
 چه باید مرا پادشاهی و تخت  
 که با آنکه ۴ بر من گرامی ترند  
 همی رفت خواهند از پیش من  
 بجاماسب گفت ارچنین است کار  
 نخواهم نبرده برادرم را  
 نفرمایم نیز ۶ رفتن برزم  
 کیان زادگان با ۷ جوانان من  
 بخوانم همه سر بسر پیش خویش  
 چگونه رسد نوك تیر خدنگ  
 خردمند گفتا بشاه زمین  
 گرایشان نباشند پیش سپاه  
 که یارد شدن پیش گردان چین  
 توزین خاک بر خیز و بر شو بگاہ  
 که حکم خداست و ۱۳ زین چاره نیست  
 از اندوه خوردن نباشدت سود  
 مکن دلت را بیشتر زین نژند  
 بدادش بسی بند و بشنید شاه  
 نشست از بر گاه ۱۶ [و] بنهاد دل  
 از اندیشه دل ۱۷ نیامدش خواب

نگفتش سخن نیز و خاموش گشت  
 فرود آمد از تخت و بگریست زار  
 که روزم همی گشت خواهد سپاه  
 ۳۹۵ دلبر و سواران و شاهان من ۲  
 توانایی و لشکر و تاج و تخت ۳  
 گزین سپاه اند و نامی ترند  
 ز تن بر کنند ۵ این دل ریش من  
 بهنگام رفتن سوی کار زار  
 ۴۰۰ نسوزم دل پیر مسدوم را  
 سپه را سپارم بفرخ گرزم  
 که هر يك چنان چون تن و جان من  
 نبوشم زره شان نشانم به پیش ۸  
 ز ندرت ك ناوك بدین کوه سنگ ۹  
 ۴۰۵ که ای نیکو سخنو شاه ۱۰ با آفرین  
 نهاده بسر بر ز آهن ۱۱ کلاه  
 که باز آورد فر و و پاك دین ۱۲  
 مکن فرۀ پادشاهی تپاه  
 خداوند گیتی ستمکاره نیست  
 ۴۱۰ کجا بودنی بود این کار بود  
 بداد ۱۴ جهان آفرین کن پسند  
 چو خورشید گونگشت و بر شد بگاہ ۱۵  
 برزم جهانجوی شاه چگل  
 برزم و نبردش گرفته شتاب

- ۱- «p» : چوباز آمدش هوش پس ؛ نسخ دیگر بجز «د» : چوباز آمدش هوش .
- ۲- «د» : ... شاهان من چراغان لهراسب ماهان من . ۳- «د» : نیاید مرا ... و تخت .
- ۴- «p» : که اینها که : «د» : که ایشان بر من گرامی بدند ... بدند . ۵- «د» : زین برکنید ؛ «p» : ز تن بر کشد . ۶- «د» : پیش . ۷- «p» «د» : هم آژادگان و .
- ۸- «د» : بگویم که در جنگ نایند پیش . ۹- بجز «د» : برین آسمان بر شده کوه و سنگ . ۱۰- «د» : مهر . ۱۱- «د» «P» : بر کیانی . ۱۲- «p» : فرۀ پاك .
- ۱۳- بجز «د» : که راز خداست زین . ۱۴- «د» : ... خدای جهان ؛ متن بروخیم : نوداد .
- ۱۵- «د» : ... شد جهان سپاه . ۱۶- «p» : تخت و ؛ «د» : اسب . ۱۷- «د» : در چشم .

### لشکرها آراستن گشتاسپ و ارجاسپ

- ۴۱۵ چو جاماسپ گفتش سپیده دمید  
از آنجا خرامید تا رزمگاه ۲  
بگاهی که باد سپیده دمان  
فرستاد برهر سوی دیدبان  
پیامد سواری و گفتش بشاه  
سیاهبست ای شهریار زمین ۴۲۰  
بنزدیکی ما فرود آمدند  
سپهدارشان دیدبان برگزید  
پس آزاد گشتاسپ شاه دلیر  
که بستان درفشی وزینجا بتاز ۵  
سپهبد بشد لشکرش راست کرد ۴۲۵  
بداد آن ۷ جهاندار پنجه هزار  
بدوداد یکدست از لشکرش  
دگر دست لشکرش راهمچنین  
پیورگرمی سپرد آن سپاه  
۴۳۰ کجاشاه شیداسپ خواندیش نام  
چو پنجه ۱۳ هزار از سوار دلیر  
بدو داد لشکر میان سپاه  
پس پشت لشکر بنستور داد  
چو لشکر بیاراست برشد بکوه

- ۱ - «د» : نزد کوس و بیلان و لشکر کشید .  
این بیت و دو بیت بعد دارد :  
بدو گفت گوینده کای شهریار  
جم - انداز با فره و نامدار .  
۲ - «د» : حربگاه . ۳ - «د» بجای  
۴ - «د» : که هرگز چنو نامداز شهر چین .  
۵ - بجز «د» : درفشی بدو داد و کفتا بتاز .  
۶ - «د» : سپهدار شد . ۷ - «د» «P» : بدادش .  
۸ - بجز «د» : ... از ان لشکرش  
که شیری دلش بود و پیلوی (پیری) برش .  
۹ - بجز «C» : پیور . ۱۰ - بجز «C» : که فرزنداو بود (مراجعه شود به بیت ۴۳۲) .  
۱۱ - «د» : دستور شاه . ۱۲ - این بیت در «P» و «د» نیست .  
۱۳ - بجز «P» و «د» : چوپنجه . ۱۴ - «P» : ودستور . ۱۵ - «د» : خسرو .

- |  |   |
|--|---|
| <p>۴۳۵ همی کرد از آنجا ۲ بلشکر نگاه<br/>بیاراست لشکرش را همچنین<br/>جهان آزموده نبرده سوار<br/>که کوس مپی داشت وز زین درفش<br/>که شیر یله نامدی هم برش<br/>۴۴۰ بدادش سوار گزین صد هزار<br/>سپاهی بیاراست خوب و گزین ۲<br/>کجا نام خواست از دلیرانش ۹ نام<br/>نموده همه در جهان دست کین ۱۰<br/>همی کرد هر سو بلشکر نگاه<br/>۴۴۵ جهان ندیده و خورده گرد نبرد ۱۲<br/>رسیده بسی بر سرش سرد و گرم<br/>بر آن لشکر گشن ۱۴ سالار کرد</p> | <p>نشستش بر آن نغز ۱ تا بنده گاه<br/>پس از جامپ شاه سواران چین<br/>جدا کرد از ۳ خلجی صد هزار<br/>فرستادشان نزد آن ۴ بیدرفش<br/>بدو داد یکدست از ۵ لشکرش<br/>دگردست را داد بر گر گسار ۶<br/>میان گاه لشکرش را همچنین<br/>بدادش بدان ۸ جادوی خویش کام<br/>خود و صد هزاران سوار گزین<br/>نگاهش همیداشت پشت سپاه<br/>پسی داشت پیل ۱۱ گرانمایه مرد<br/>سواری گرانمایه نامش کهرم<br/>مر آن پور خود را سپهدار کرد ۱۳</p> |
|--|---|

### آغاز رزم ایرانیان و تورانیان و کشته شدن

#### اردشیر و شیرو و شیدسپ

- |   |   |
|---|---|
| <p>بتابید خور شید گیتی فروز<br/>همی دید از آن کوه گشتا سب شاه<br/>۴۵۰ که اندر نشستند گردان بزین ۱۵<br/>که گفتی که بیستون است راست<br/>برو بر نشست آن گو پهلوان ۱۶</p> | <p>چواندر گذشت آن شب و کشت روز<br/>بزین بر نشستند هر دو سپاه<br/>چو از کوه دید آن شه بافرین<br/>سپه رنگ بهزاد را پیش خواست<br/>برو بر فکنند بر گستوان</p> |
|---|---|

- ۱ - بجز «د» : نشسته بر آن خوب . ۲ - «د» : همی خواست کردن . ۳ - «p» : از آن : نسخ  
دیگر بجز «د» : از او . ۴ - «P» : برسوی . «د» : پیش . ۵ - بجز «د» : زان .  
۶ - «د» : سیرد آن دگردست بر گر گسار . ۷ - «د» : بیاراست خود با سواران چین . ۸ - «د» :  
پس آن . ۹ - «د» «P» : هزارانش . ۱۰ - «p» : دگر صد هزارش سواران  
کرد . . . همی در جهان دستبرد : «د» : چو سیصد هزار از سوار دلیر . چو درنده کرک و  
چو ارغنده شیر . ۱۱ - «p» : پس لشکرش بد . . . بجز «د» : پس داشتش یک گرانمایه مرد .  
۱۲ - بجز «د» : جهان ندیده و سرفراز نبرد . ۱۳ - «P» : هم . . . نکهدار کرد : نسخ دیگر  
بجز «د» : . . . نکهدار . ۱۴ - «p» : مر آن لشکر آرای : نسخ دیگر بجز «د» : بدان لشکر آرای .  
۱۵ - «د» : که گردان نشستند بر پشت زین . ۱۶ - «د» : بزین اندر آمده پهلوان : «P» بیت  
ذیلرا اضافه دارد :

ابر پیل برنای روین زدند.

چو هر دو برو بر فرود آمدند

بلان هم نبردان ۱ همی خواستند  
 بسان تگرک ۲ بهاران درست  
 چه ۴ داند کسی کان شگفتی ندید  
 ز پیکانهای در افشان چو آب  
 وزان ابر الماس بارد همی  
 همی تاختند آن بر این بر آن ۵  
 زمین سر بر پاک بر خون شده ۶  
 پس شهریار جهان اردشیر ۷  
 تو گفتی مگر طوس اسپهبد است  
 نبد آگه از بخش خورشید و ماه  
 گذارنده شد از سلیح کیان ۹  
 تن شاهوارش پر از خاک و خون ۱۰  
 که بارش ندید آن خردمند شاه  
 کجاز و بیاموخت هر کس نبرد ۱۲  
 بزهر آب داده یکی خنجر  
 که آورد خواهد زیان گور زیر ۱۴  
 بکشت از سواران دشمن هزار  
 که روی زمین کرده بدرنگ رنگ  
 شد از اسب آن شاهزاده جدا ۱۶  
 که نا دیده باز او پدر را ببرد ۱۷

چو صفهای گردان بیاراستند  
 بگردند يك تیر باران نخست  
 ۴۵۵ برفت ۳ آفتاب از جهان ناپدید  
 پوشیده شه چشمه آفتاب  
 تو گفتی هوا ابر دارد همی  
 وزان گرزداران و نیزه وران  
 هوا زین جهان بود شبگون شده  
 ۴۶۰ بیامد نخست آن سوار هژیر  
 باورد که رفت چون پیل مست  
 بدینسان همی گشت پیش ۸ سپاه  
 بیامد یکی ناو کش بر میان  
 ز بور اندر افتاد خسرو نگون  
 ۴۶۵ دریغ آن نکو روی تابان چوماه  
 بیامد پس آزاده شیرو چو گرد ۱۱  
 به پیش اندر آمد بدست اندوا  
 غریبوی ۱۳ بر آورد برسان شیر  
 ابر کین آن شاهزاده سوار  
 ۴۷۰ بهنگامه باز گشتن ز جنگ  
 بیامد یکی تیرش اندر قفا ۱۵  
 دریغ آن نبرده گرانمایه گرد

- ۱ - «د» «P» : خود . ۲ - «د» : بگردار ابر . ۳ - «د» «P» : بشد .  
 ۴ - «p» : نداند . ۵ - بجز «د» : که می تاختندی برین و بر آن . ۶ - «د» : هوا  
 و زمین بود میگون شده . ۷ - «د» : ... کرد پیر .  
 ۸ - «P» : ... گرد ؛ «د» : بر آنسان ... گرد . ۹ - «P» : بر ... گران ؛ نسخ دیگر بجز «د» : بر .  
 ۱۰ - بجز «د» و «p» : تن پاکش آلوده شد بر خون . ۱۱ - «د» : شاه آزاده مرد .  
 ۱۲ - «p» : دور خساره چون لاله اندر فرزد ؛ نسخ دیگر بجز «د» : دلش کشت بر خون و رخساره زود .  
 ۱۳ - «د» : خروشی . ۱۴ - متن بروخیم : بسی دشمن آورد چون گور زیر ؛ «د» :  
 که آورد خواهد گوزنان بزیر . متن ما از «p» است . ۱۵ - «p» : قبا ؛ «د» : قضا .  
 ۱۶ - بجز «د» : بیفتاد آن شاهزاده زیبا . ۱۷ - «P» : اورا پدر خود ببرد ؛ نسخ دیگر  
 بجز «د» : باز آن ...

- بیامد پیش باز شیدسپ شاه  
 یکی باره‌ای برنشسته چو نیل  
 باورد گه رفت و نیزه بگداشت  
 بگفتا کدامست کهرم سترگ  
 بیامد یکی دیو و گفتا منم  
 به نیزه بگشتند ۴ هر دو چو باد  
 از اسب‌اندرا فکنند ۶ و بیریند سرش  
 همی گشت در پیش گردان چین  
 همانا چنو مرد ۷ دیده ندید  
 یکی ترک تیری پرو برگشاد  
 دریغ آن شه پروریده بنواز
- که تابنده بدروی او ۱ همچو ماه  
 بتک همچو آهو ۲ بتن همچو پیل  
 چو لغتی بگردید و باره بداشت ۴۷۵  
 کجا پیکرش پیکر بیرو گرگ  
 که باگرسنه شیر ۳ دندان زخم  
 بزود ترک را نیزه ۵ شاه زاد  
 بخاک اندر افکنند زرین کمرش  
 بسان یکی کوه بر پشت زین ۴۸۰  
 بخوبی چنو گوش کمتر شنید ۸  
 شد آن خسرو شاهزاده بیاد ۹  
 بشد ۱۰ روی او باب نادیده باز

### کشته شدن گرامی پور جاماسب و نیوزار

- بیامد پس از سروران سپاه  
 نبرده سواری گرامیش نام  
 یکی چرمه‌ای برنشسته سمند  
 به پیش صف چینیان ایستاد  
 کدامست گفت از شما شیر دل  
 کجا بست ۱۳ آن جادوی خویش کام  
 برفت آن زمان پیش او نام خواست  
 بگشتند هر دو سوار هژیر  
 گرامی گوی بود بازور شیر  
 گرفت از گرامی نبرده گرینغ
- پس تهم جاماسب دستور شاه ۱۱  
 بهاننده پور دستان سام ۴۸۵  
 بفرک بر گرد کرده کمند ۱۲  
 خداوند دادار را کرد یاد  
 که آید سوی نیزه جان گسل  
 کجا نام خواست از هزارانش نام  
 بر آن اسب گفتی که کوهست راست ۴۹۰  
 بگرز و بنیزه بشمشیر و تیر ۱۴  
 نتابید با او سوار دلیر  
 که زور کیان ۱۵ دید و برنده تیغ

- ۱ - بجز «د» : که مانده شامید . ۲ - «د» «p» : باد و . ۳ - «د» : پیل .  
 ۴ - «د» : بگشتند در رزم . ۵ - «د» : بزود نیزه تر کران . ۶ - بجز «د» : آورد .  
 ۷ - بجز «د» : نیز . ۸ - بجز «د» : زخوبی کجا بود چشمش رسید . ۹ - «د» : بر گماشت  
 ز پشتش سر تیر بیرون گذاشت . ۱۰ - بجز «د» : شده . ۱۱ - «د» : بیامد پس از سروران سپاه  
 که بد پور جاماسب داماد شاه «p» : کرانمایه فرزند ... ۱۲ - «د» : بتن باره همچو کوه  
 بلند ؛ نسخ دیگر بجز «p» : نکو کام زن باره بی کردند . ۱۳ - بجز «د» «p» : کجا باشد .  
 ۱۴ - «د» بیت را ندارد . ۱۵ - «د» : کرز کران ؛ متن بروخیم : روز ... تصحیح متن قیاسی است .

دل از کینه خستگان ۱ برستیز  
 پس از دامن کوه برخاست باد  
 یکی گرد تیره بر انگیختند  
 از آن زخم شمشیر ۳ و گرد سیاه  
 درفش فروزنده کاویان ۴  
 که افکنده بودند از پشت پیل  
 بیفشاند ازو خاک و بستر د پاک  
 که آن نیزه نامدار گزین ۶  
 بگردش گرفتند مردان مرد ۸  
 بشمشیر دستش بینداختند  
 همی زد بیک دست گرزای شکفت  
 بدان گرم خاکش فکندند خوار  
 که بارش ندید آن خردمند پیر ۹  
 نبرده کمان زاده پور زریر ۱۰  
 که آمخته بد از بدر کار زار  
 به پیش بدر باز شد ایستاد  
 پس شهریار جهان نیوزار ۱۲  
 که ناید چنو ۱۵ از هزاران یکی  
 باواز گفت ای گزیده سیاه  
 جهان دیده و گرد نیزه گذار  
 که در نیستان شیر آید بتف ۱۷  
 برافکنندش را همی ساختند

گرامی خرامید بسا خشم تیز  
 ۴۹۵ میان صف دشمن اندر فتاد  
 سپاه از دوسو ۲ درهم آویختند  
 بدان شورش اندر میان سپاه  
 بیفتاد از دست ایرانیان  
 گرامی چو دید ۵ آن درفش چو نیل  
 ۵۰۰ فرود آمد و برگرفت ز خاک  
 چو او را بدیدند گردان چین  
 از آن خاک برداشت بستر د گرد ۷  
 بگردش زهر سو همی تاختند  
 درفش فریدون بدان گرفت  
 ۵۰۵ سرانجام کارش بکشتند زار  
 درینغ آن نبرده سوار دلیر  
 پیامد هم آنگاه نستور شیر  
 بکشتش از آن ۱۱ دشمنان بی شمار  
 سرانجام بر گشت پیروز و شاد  
 ۵۱۰ پیامد پس او ۱۳ گزیده سوار  
 بزیر اندرون تیز و شولکی ۱۴  
 پیامد بدان تیره ۱۶ آورد گاه  
 کدامست مرد از شما نامدار  
 که آید بیدان و نیزه بکف  
 ۵۱۵ سواران چین سوی ۱۸ او تاختند

- ۱ - «د» : ... کشتگان ؛ «P» : کینه پر خون روان . ۲ - «د» : دورو . ۳ - «د» : گردان .  
 ۴ - در «د» دو مصراع معکوس است و بهتر می نماید . ۵ - بجز «د» : بدید . ۶ - «p» : که  
 آن نیزه آورد بالای زین ؛ «د» : که آن نیزه را او ز بالای زین . ۷ - بجز «C» و «د» : برد  
 ۸ - بجز «C» و «د» : مردان گرد . ۹ - «د» این بیت را ندارد . ۱۰ - «د» : دلیر  
 ۱۱ - بجز «د» و «P» : بسی . ۱۲ - «د» : پس آنگاه . ۱۳ - «د» : بدر شهریار چنان  
 مردوار . ۱۴ - «د» : اندرش ... بد یکی . ۱۵ - بجز «د» : چنان . ۱۶ - «د» : دمان تا به  
 ۱۷ - بجز «د» :

که در بیستان مرد مرد آمده است

به پیش آیدم زود نیزه بدست

۱۸ - بجز «د» : پیش .

سوار جهان نیو زار ۱ دلیر  
 همی گشت بر گرد گردان چین  
 بکشت از گوانشان صد و شست ۳ مرد  
 سر انجامش ۴ آمد یکی تیر چرخ  
 بیفتاد از آن شولک خوب رنگ  
 در بیخ آن سوار گرانمایه شیر  
 که همچون پدر بود همتای اوی  
 چو کشته شد آن خوب چهره سوار  
 بهر گوشه ای درهم آویختند  
 بر آمد بر این رزم کردن دو هفت  
 زمینها پر از کشته و خسته بود  
 درو دشتها شد همه لاله گون

جو غر نده بیرو چو ۲ در نده شیر  
 تو گفتی همی در نورد زمین  
 همه پروریده بگرد نبرد  
 چنین آمده بودش از چرخ برخ  
 ۵۲۰ بمردو بر رفت اینت فرجام جنگ  
 که افکنده شد رایگان خیر خیر ۵  
 در بیخ آن نکوروی و بالای اوی  
 ز گردان بگردش هزاران هزار  
 ز روی زمین گرد انگیختند ۶  
 ۵۲۵ کز ایشان سواری زمانی نخت  
 ره باد را گرد بر بسته بود  
 بدشت و بیابان همی رفت خون ۷

کشته شدن زریز برادر گشتاست از دست بیدرفش

دو هفته بر آمد برین کار زار  
 به پیش اندر آمد زریز دلیر ۸  
 بلشکر که دشمن اندر فتاد  
 همی کشت از ایشان و می خوابنید  
 چو ارجاسب دانست کان پور شاه ۱۱  
 بدان لشکر خویش آواز داد  
 دو هفته بر آمد برین برد رنگ  
 بکردند گردان گشتاسپ شاه

که هزمان همی تیزتر گشت کار  
 سمندی ۹ بزرگ اندر آورده زریز  
 ۵۳۰ چو اندر گیسآ آتش تیز و باد  
 بر او نه استاد هر کش بدید ۱۰  
 همی کرد خواهد سپه را تباہ ۱۲  
 که برداد خواهید خلخ بیاد  
 نبینم همی روی فرجام جنگ  
 ۵۳۵ بسی نامداران لشکر تباہ

۱ - «د» : شیر مرد . ۲ - بجز «د» : چوپیل دژ آ که و در نده شیر . ۳ - «p» : او صد  
 و بیست مرد ؛ بجز «د» نسخ دیگر : بکشت از گوان جهان شست مرد . ۴ - بجز «د» «P» :  
 بس انجامش . ۵ - «د» این بیت و دو بیت بعد را ندارد . ۶ - «د» از این بس چهار بیت  
 ندارد و بیت ذیل را افزوده است :

چنان شد ز بس کشته آورد گاه  
 که در وی نیارست رفتن سپاه .

۷ - «p» بیت اضافی «د» را با اندک اختلافی چنین آورده است :

چنان شد ز بس کشته آن رزمگاه  
 که کس می نیارست رفتن برام .

۸ - «د» : نبرده زریز . ۹ - بجز «د» : سمند . ۱۰ - «د» این بیت را ندارد .  
 ۱۱ - «د» : رزم خواه . ۱۲ - «P» : سپه راهمی کرد خواهد تباہ ؛ نسخ دیگر بجز «د» :  
 بسی نامداران که کردش تباہ .

- کنون اندر آمد میانتان ۱ ز بر  
 بکشتش ۲ همه پاک مردان من  
 یکی چاره باید سگالیدنا  
 که این گر بدارد زمانی چنین  
 ۵۴۰ کدامست مرد از شما نامخواه ۴  
 یکی مرد واری خرامد به پیش ۵  
 مرا و را دهم دختر ۷ خویش را  
 سپاهش ندادند پاسخ بهیچ ۹  
 پس آنکه در آمد چو گرگ ژبان ۱۱  
 ۵۴۵ چو شیر اندر افتاد و چون ۱۳ پیل مست  
 چو ارجاسب دید آنچه نجان خیره شد  
 دگر باره گفت ای بزرگان چین  
 نه بینید خوبشان و پیوستگان  
 بزیر بی آنکه هست آتشی  
 ۵۵۰ که تفش بسوزد همه لشکر ۱۸
- چر گرگ دژ آگاه و درنده شیر  
 سرانرا از ترکان و گردان من  
 و گرنه ره ترک مالیدنا  
 نه آياس ۳ ماند نه خلق نه چین  
 که آید پدید از میان سپاه  
 خنیده کند در جهان نام خویش ۶  
 سپارم بدو لشکر ۸ خویش را  
 بترسید لشکر از آن گرد بهیچ ۱۰  
 ز زیر سپهد جهان پهلوان ۱۲  
 همی کشتشان و همی کرد پست ۱۴  
 و روز سپیدش همی تیره شد  
 تکینان و گردان شاه زمین ۱۶  
 نه بینید نالیدن خستگان ۱۷  
 که سامیش گرز است و تیر آرش  
 کنون بر فروزد همه ۱۹ کشورم

۱ - «p» : کزیده ۲ - «p» : بکشت او ۳ «p» : ارجاسب . کلمه آياس که در این بیت و بیت ۷۶۴ و بیت ۱۳۶۲ شاهنامه فردوسی (ص ۱۵۷۵ ج ۳ چاپ بروخیم) در ردیف خلق و چین آمده است در فرهنگهای فارسی و آثار جغرافیایی عرب دیده نشد و بدون شك کلمه همان «ياس» است که Bernard Dorn در Caspia بدان اشاره میکند (حاشیه چاپ بروخیم) «د» این بیت را ندارد . ۴ - «د» : نیکخواه . ۵ - «د» : ترک واری ... پیش ۶ - «د» : اضافه دارد :

سر این خردمند در خون زند .

بدان گز میان باره بیرون زند

و «p» بیت اضافی را چنین ضبط کرده است :

بگرداندرش پیش گردون زند .

هر آن کز میان باره بیرون زند

۷ - «د» : دهم من بدو کشور . ۸ - «د» : دختر ؛ «p» : اختر . ۹ - بجز «د» :

پاسخش باز . ۱۰ - بجز «د» : بترسیده بدو لشکرش زان گراز . ۱۱ - «د» : جهان پهلوان .

۱۲ - نبرده سپهد چو پیل دمان ؛ «C» بیت را ندارد . ۱۳ - «C» : ز زیر سپهد چنان .

۱۴ - «C» بیت زیرین را درج کرده است :

سپهدار ایران و گردان خدای .

همی کفتشان هر سویی زیر پای

۱۵ - «p» : جهان پیش چشمش ؛ بجز «د» نسخ دیگر : که ... ۱۶ - بجز «د» : اوشاهان

و گردان چین . ۱۷ - این بیت و دو بیت بعد آن در «د» نیست . ۱۸ - بجز «p» : همی .

۱۹ - بجز «د» : آن .



- کدامست مرد از شما چیر دست  
 هر آن کوبدان گرد کش یازدا ۱  
 یکی گنج بر زر بسیارمش  
 همیدون نداد ایچکس پاسخش  
 سه بار این سخنها برایشان ۳ براند  
 بیامد پس آن بیدرفش سترگ ۵  
 به ارجاسپ گفت ای بلند ۷ آفتاب  
 به پیش تو آورده ام جان خویش  
 شوم پیش آن پیل آشفته مست  
 بخاک افکنم تنش را ۱۱ شهریار  
 ازوشاد شد شاه و کرد آفرین  
 همان تیز ۱۳ ژوبین زهر آب دار  
 شد آن جادوی زشت و ناپاک ۱۴  
 چو از دور دیدش بر آن سهم و خشم ۱۶  
 بدست اندرون گرز چون سام بل  
 نیارست رفتنش ۱۸ در پیش روی  
 زینهان بدان شاهزاده سوار  
 گذارده شد از خسروی جوشنش
- که بیرون شود پیش این پیل مست  
 مر اورا ازان باره بندازدا  
 کلاه از بر چرخ بگذارمش  
 بید خیره و زرد گون شد ۲ رخش  
 چو پاسخ نیامدش خامش ۴ بماند ۵۵۵  
 بلییدی سگی جادوی پیر گرگ ۶  
 به تخم و به تن ۸ مچو افراسیاب  
 سپر کرده ام جان شیرین به پیش ۹  
 گرایدون که یابم بر آن ۱۰ پیل دست  
 بین بدهد این ۱۲ لشکر بی شمار ۵۶۰  
 بدادش بدو باره خویش وزین  
 که بر آهنین کوه کردی گذار  
 بنزد زبر آن سر انجمن ۱۵  
 پراز خاک ریش و پراز گرد چشم ۱۷  
 به پیش اندرون کشته چون کوه تل ۵۶۵  
 زینهان همی تاخت بر گرداوی ۱۹  
 بینداخت ژوبین زهر آب دار ۲۰  
 بخون تر شد ۲۱ آن شهر یاری تنش

۱ - «د» : باورد که سر بر افرازدا . ۲ - «p» : بشد : «د» : ... و زرد کشته .

۳ - «د» : بسی این سخن را بر اینسان . ۴ - «د» «p» : خیره . ۵ - «د» : بزرگ .

۶ - «د» : بلید و سنگ و جادو و پیر و گرگ . ۷ - بجز «د» : بزرگ . ۸ - بجز «د» :

به بیخ و به بن . ۹ - بجز «د» : آوردم ... کردم این جان شیرین به پیش . ۱۰ - «د» : این مرد .

۱۱ - «p» : تنش گر : نسخ دیگر بجز «د» : پیش این . ۱۲ - بجز «د» : آن . ۱۳ - «د» :

«p» : بدوداد . ۱۴ - «p» : ناپاکوار : «د» : ناهوشیار . ۱۵ - «p» «د» : سوی آن خردمند

گرد سوار . ۱۶ - «د» : چنان بر زو خشم . ۱۷ - «p» : روی و پراز آب چشم : «د» : زکینه چو

خون کرده و از خشم چشم . ۱۸ - «p» : رفتن و را : «د» : چنان پیش او . ۱۹ - «د» : نهانی ... او .

۲۰ - «د» : پس انداخت ژوبین زهر آبدار زینهان بدان شاهزاده سوار .

۲۱ - «د» : بخون غرقه شد . و بیت زبرین را اضافه دارد :

بيك زخم او رانش افکار کرد / وزان پشت زینش نگون ساز کرد .